

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا أبی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

عرض شد که در سه مقام بحث هست. مقام اول این بود که آیا بدن حیوان صامت یتنجس بالملاقات مع النجس أو المتنجس مع وجود الشرائط أم لا؟ که نتیجه بحث این شد که دلیلی بر تنجس بدن حیوان پیدا نکردیم. و عرض شد مقتضای استصحاب و مقتضای قاعده طهارت، طهارت بدن حیوان هست و قهراً ادله ثمانیه گذشته که برای طهارت به آن استدلال می‌شد، آن‌ها هم جای طرح در این جا دارد البته با نقض و ابرام‌هایی که داشت. قهراً با توجه به این نتیجه جا برای بحث دوم و سوم دیگر باقی نمی‌ماند.

مقام دوم این بود که آیا بدن حیوان علی تقدیر تنجس منجس هست یا نیست؟ خب این تقدیر قهراً طبق این نظر حاصل نیست چون تنجسی نیست. و بحث سوم این بود که علی تقدیر التنجس مطهرش چیست؟ آیا زوال است، یا غیر زوال است؟ خب قهراً با توجه به آن مبنا، دیگر این بحث سوم هم سالبه به انتفاء موضوع می‌شود.

اما در عین حال به خاطر این که فتوای بسیاری از اعظام این است که تنجس پیدا می‌شود فلذا بحث دوم و سوم هم به نحو اختصار تعرض می‌کنیم.

نکته: ثمره داشتن بحث از تنجس بدن حیوان صامت (3:08)

حالا قبل از ورود در بحث دوم و سوم، در این جا یک سؤال مهمی مطرح هست که بسیاری از دوستان هم مکرراً آن سؤال را می‌فرمودند و بزرگان هم طرح کردند، آن را ابتدائاً طرح می‌کنیم و آن این است که قد یقال که چه فایده‌ای دارد این بحث تنجس بدن حیوان بعد از آن امر مسلم که گفتیم عند الكل مسلم است الا من شد منهم که بعد از زوال عین، این بدن پاک است، حالا پاک می‌شود یا از اول پاک هست. تا زمانی که عین نجس موجود است یا عین متنجس موجود است، خب ملاقات قهراً با آن عین می‌شود، حالا بدن حیوان می‌خواهد پاک باشد یا می‌خواهد نجس باشد. بعد از زوال هم که آن عین نجس یا عین متنجس دیگر نیست و همه دارند می‌گویند بعد از زوال این بدن پاک است، پس بحث در این که آیا این بدن حیوان یتنجس أو لایتنجس، اثر و ثمره‌ای ندارد. چون ثمره را کجا می‌خواهید حساب بکنید؟ با وجود آن عین نجس یا متنجس که ملاقات با بدن نمی‌شود بلکه با آن عین می‌شود و فرض این است که آن عین، حیوان نیست. آن عین نجس است، یا متنجس است، خب کار خودش را انجام می‌دهد. اگر بعد از زوال عین می‌خواهید بگویند، در این جا درسته که ملاقات با بدن حیوان است ولی همه می‌گویند الان حیوان پاک است. بنابراین این اثر کجا ظاهر می‌شود؟

جواب این است که این بحث دارای ثمره هست و علی المبانی مختلفه ثمرات زیادی می‌شود برایش بیان کرد، ولی دو تا ثمره مهمه وجود دارد که روی معمول مبانی یا تمام مبانی هست.

ثمره اول: (5:16)

ثمره اول ظاهر می‌شود بعد از ذبح. اگر یک حیوانی بدنش با ملاقات با نجسی یا منتجسی ملوث شد و قبل از این که این نجس یا منتجس از بدن این حیوان زائل بشود، آن حیوان را ذبح کردند. خب بعد از ذبح قهراً این دیگر حیوان نیست. این، گوشت است و پوست است و استخوان است و دیگر به این، حیوان گفته نمی‌شود فلذا آن بحث که همه قبول داشتند اگر زائل شد پاک است، دیگر در این جا نیست. آن برای وقتی است که آن، حیوان است یعنی حیات دارد. بعد از این که حیات از او گرفته و مات، دیگر در این جا کسی نمی‌گوید اگر ازاله شد بدن حیوان پاک است. آن فتوا برای آن جاست. خب با توجه این مطلب، اثر ظاهر می‌شود که اگر آن عین نجس یا آن منتجس قبل از ذبح خشک شده باشد که بعد از ذبح دیگر شرایط سرایت وجود نداشته باشد، رطوبت مسریه وجود نداشته باشد، خب اگر قائل بشویم به این که این بدن تنجس پیدا نکرده بود، خب بعد از ذبح هم تنجسی پیدا نمی‌کند و آن لباس، آن پوست پاک است. اگر آن عین نجس را، آن منتجس را به یک وسیله‌ای ما زایل بکنیم مثلاً با سائیدن زائل بکنیم، آن پوست آن جایش پاک است، چرا؟ برای خاطر این که در زمان قبل از ذبح که این حیوان بود، منتجس نشد بنا بر مبنای کسی که می‌گوید بدن حیوان لایتنجس. و بعد از ذبح که حیوان نیست، شرط سرایت وجود ندارد چون خشک است. بنابراین به مجرد این که آن نجاست برطرف بشود، این پوست پاک است و احتیاجی به تطهیر ندارد. بله اگر بعد از ذبح آن عین نجس هنوز مرطوب باشد مثلاً آن خون هنوز مرطوب باشد، آن پوست پاک نیست چون شرط سرایت موجود است و این هم دیگر حیوان نیست پس الان به جهت ملاقات با خون مرطوب یتنجس. پس این اثر مهم را دارد فلذا است طبق نظر کسانی که می‌گویند این بدن حیوان لایتنجس، اگر این پوست را تبدیل به پوستین کنند، به لباس کنند، خب نماز در آن بدون احتیاج به تطهیر اشکال ندارد. چرا؟ چون آن زمانی که این نجاست ملاقات کرده با این بدن، این بدن را نجس نکرده و در بعد از ذبح هم ملاقات هست اما شرط سرایت که رطوبت باشد، وجود نداشته. پس بنابراین بدن پاکه، این لباس پاکه، این چرم پاکه، این پوست پاکه و با آن می‌تواند نماز بخواند. آن نجاستی که وجود دارد حکم خودش را دارد. اگر از چیزهایی است که محمول باشد در نماز، اشکال ندارد، اگر از چیزهایی باشد که معمولاً هم اشکال دارد، خب باید آن را ازاله بکند. از نظر لباس اشکالی نیست و اگر اشکالی باشد، از نظر آن محمول است و آن محمول فی کل مورد حکم خودش را دارد. پس این، اثر اول است که اثر مهمی است.

ثمره دوم: (9:53)

اثر دوم که محقق همدانی قدس سره مطرح فرموده و اعلام بعد هم آن را قبول فرمودند ولو خود مرحوم محقق همدانی بعد در آن اشکال فرموده، این است که بنا بر مبنای این که بگوییم بدن حیوان صامت یتنجس او لایتنجس، این اثر ظاهر می‌شود عند الشک فی بقاء آن عین نجس یا منتجس. خب این بدن این حیوان به یک عین نجسی یا عین منتجس ملوث شد و حالا مدتی گذشته. الان مثلاً هوا هم تاریک است و شخص نمی‌داند که آن عین نجس یا منتجس به بدن این حیوان باقی مانده یا نه. باران آمده و لباسش تر شده و بعد داخل آغل رفته و این لباس تر خورده به بدن این گوسفند و حالا هم این چوپان می‌خواهد بیاید نماز بخواند. شک دارد آن نجاستی که به بدن این گوسفند بود باقی است یا باقی

نیست. در این جا اگر بگوییم بدن حیوان یتنجس، نتیجه‌اش این است که این لباسِ این چوپان که تر شده بود به باران الان نجس است و باید اجتناب کند از آن، مثلاً برای نمازش باید آن را بیرون بیاورد. اما اگر بگوییم بدن حیوان لایتنجس، نتیجه‌اش این است که این لباس پاک است، این ملاقاتی پاک است. پس این مینا در این جا اثر می‌گذارد. مجتهدی که قائل است که بدن حیوان یتنجس، در این مسأله باید فتوا بدهد به نجاست ملاقی. در این جایی که شک کرده این چوپان که آیا این نجاستی که به بدن این گوسفند بود برطرف شده یا نه و حالا لباس ترش با آن ملاقات کرده، آن مجتهدی که می‌گوید بدن حیوان آن موقع تنجس، الان باید فتوا بدهد به نجاست ملاقی و آن مجتهدی که می‌گوید لم یتنجس، الان باید فتوا بدهد به طهارت این ملاقی. خب این هم یک امر مهمی است و اثر مهمی است.

اما چرا باید او، آن طور فتوا بدهد و این این طور؟ اما کسی که می‌گوید بدن این حیوان یتنجس، چرا باید فتوا بدهد به این که از این ملاقی باید احتراز بجویم؟ برای این که می‌گوید ملاقات این لباس با بدن این حیوان که محرز است و از آن طرف من شک دارم ازاله نجاست از این بدن شده یا نشده، استصحاب بقاء نجاست می‌کنم. مثل همه چیزهای دیگری که نجس بوده و بعد نمی‌دانیم آب کشیدیم یا نه؟ اگر بدن مان با آن ملاقات کرد، دست مان با آن ملاقات کرد، لباس مان با آن ملاقات کرد چه می‌کنیم؟ استصحاب بقاء نجاست باعث می‌شود بگوییم که آن شیء ملاقی هم متنجس است.

سؤال: ...

جواب: می‌گوییم این ثوبِ این چوپان برخورد کرد با بدن این حیوان و این ملاقاتِ این ثوب با بدن حیوان وجدانی است. نجاستِ این حیوان وجدانی نیست ولی استصحاب می‌گوید این بدن نجس است چون عند الملاقات که نجس شد و الان شک داریم در این که این نجاست به واسطه ازاله برطرف شده یا نشده پس استصحاب بقاء نجاست بدن می‌کنیم. درسته اگر ازاله را یقین داشته باشیم، همه می‌گویند این بدن پاک است، اما ما الان شک داریم که ازاله شده یا ازاله نشده، پس استصحاب بقاء نجاست بدن می‌کنیم و می‌گوییم این ملاقات کرده با بدن نجس پس بنابراین نجس است.

سؤال: ...

جواب: بنابراین که منجّس باشد.

این استصحاب هیچ مشکله‌ای ندارد و موضوع وجوب اجتناب درست می‌شود. موضوع وجوب اجتناب چیست؟ ملاقات شیء است با نجس. ادله به ما گفته هر چیزی که با نجس ملاقات کرد، إجتنب عنه. یک حکم داریم که «اجتنب عنه» است و موضوع «شیء که لاقی النجس» است. در این جا موضوع یک جزئش بالوجدان حاصل است و یک جزئش بالاصل. این که لاقی بالوجدان است و این که این، نجس است بالاصل است. اصل می‌گوید این، نجس است و لاقی هم که بالوجدان است پس لاقی النجس که موضوع حکم است، درست می‌شود. حکمش که «اجتنب عنه» باشد مترتب می‌شود. و اما کسی که می‌گوید بدن حیوان لایتنجس، در این جا استصحاب کاری نمی‌تواند انجام بدهد. موضوع درست نمی‌شود. چرا؟ چون شما با حالت سابقه‌ای که یقین دارید و می‌خواهید استصحاب کنید چیست؟ نمی‌توانید بگویید این بدن نجس بود و حالا هم نجس است. بدن که نجس نبود. بله می‌توانید بگویید در این جا نجس وجود داشت و حالا هم وجود دارد و دیگر بالاتر از این

که نیست. می‌گویید قبلاً در این جا نجس وجود داشت، نه این بدن نجس بود. بدن نجس نبود بلکه در این جا نجس وجود داشت. خب حالا استصحاب می‌خواهد بگوید حالا هم نجس وجود دارد. اما وجود داشتن نجس که اثر شرعی ندارد. لازمه این که نجس وجود داشته باشد، این است که پس لباس چوپان ملاقات کرده. این، لازمه عادی‌اش است و الا اثر شرعی وجود نجس که ملاقات نیست. ملاقات یک امری خارجی و تکوینی است. بله ملاقات یک حکم دارد و آن سرایت نجاست است. بنابراین استصحاب وجود نجس، مثبت است. استصحاب وجود نجس لازمه‌اش این است که پس ملاقات با نجس حاصل شده و لازمه ملاقات با نجس این است که سرایت انجام شده و وجود اجتناب هست.

سؤال: ...

جواب: نه، نگفتیم به عین نجس خورده. حاشا و کلا.

سؤال: ...

جواب: بدن حیوان به خاطر عین نجس شده بود.

سؤال: ...

جواب: بنا بر مبنای اول این بدن به واسطه ملاقات تنجس و حالا شک داریم نجاست زائل شده یا نه. بنابر فتوای همه اگر نجاست زائل بشود طهارت ایجاد می‌شود، اما الان فرض این است که شک دارد نجاست زائل شده یا نه.

سؤال: ...

جواب: به ضم وجدان به اصل محرز شد.

دو باره این را توضیح بدهم. این بدن این حیوان ملاقات کرده بود با خون و حالا ما نمی‌دانیم این خون زائل شده یا نشده. کسی که می‌گوید بدن حیوان عند الملاقات مع الدم یتنجس، در این جا این جوری می‌گوید که علاوه بر آن خون‌ها، بدن هم نجس است. الان این لباس این چوپان به این بدن ملاقات کرده یا نکرده؟ بالوجدان صادق است که لاقی ثوبه مع بدن هذا الحيوان. این، صادق است. خب پس ملاقات با بدن بالوجدان صدق حقیقی عرفی دارد، بلکه عقلی دارد. از آن طرف، این بدن نجس است یا نجس نیست؟ وجداناً نمی‌توانیم بگوییم نجس است چون شاید ازاله شده باشد و پاک شده. اما استصحاب بقاء نجاست دارد چون این بدن ما می‌دانستیم نجس است و حالا شب در آغل رفته و چوپان احتمال می‌دهد که گوسفند بدن خوش را به این جا و آن جا مالیده باشد لذا عین نجس از بین رفته باشد و احتمال می‌دهد این جور نشده باشد. تاریک هم هست لذا نمی‌تواند ببیند. پس بنابراین استصحاب بقاء نجاست بدن وجود دارد. ملاقات هم بالوجدان با این بدن وجود دارد پس لاقی مع النجس که موضوع اجتناب و موضوع سرایت هست، هست. این برای کسی که فتوایش این است که این بدن نجس شده. اما کسی که می‌گوید آن موقعی که خون به این بدن ریخت، این بدن نجس نشد و فقط این خون‌ها نجس است، نمی‌تواند استصحاب بقاء نجاست بدن را نمی‌تواند بکند چون این بدن نجس نشد. سابقه نجاست برای این بدن نیست. بله آن که می‌تواند این جا استصحاب بکند این است که روی این بدن خون وجود داشت و حالا هم استصحاب می‌کنیم که روی این بدن خون وجود دارد. خب روی بدن خون وجود داشته باشد، اثر شرعی ندارد الا به این که

ملاقات با او حاصل بشود. بلکه عقلاً وقتی خون وجود داشته باشد و ملاقات هم در این جا صورت گرفته باشد، ملاقات با خون شده اما این لازمه عقلی است نه شرعی.

سؤال: ضم وجدان به اصل نیست؟

جواب: نیست دیگر. چون یک واسطه می خورد. ضم وجدان به اصل در جایی است که واسطه عقلی عرفی نخورد. این جا واسطه عقلی می خورد. عقل می گوید اگر آن وجود دارد و این هم خورده پس با آن خون ملاقات کرده.

سؤال: ...

جواب: بالاخره می گوید بدن نجس است و اگر آن هم بگوید

سؤال: ...

جواب: باشه، می گوید بدن نجس است. خب ما شک داریم که آن عین از بین رفته یا نه، پس استصحاب می کنیم بقاء نجاست بدن را.

سؤال: ...

جواب: سبب که می دانیم حاصل شده و مسببش هم حاصل شده بود.

سؤال: ...

جواب: اما نمی دانیم زوال عین شده یا نه؟

سؤال: پس استصحاب می کنیم که عین نجس باقی است یا نه؟

جواب: چه فایده دارد استصحاب عین نجس. استصحاب عین نجس هم بکنید. اما استصحاب بقاء نجاست بدن که از بین نمی رود.

سؤال: اصل مثبت می شود ...

جواب: مثبتین هستند یعنی نتیجه اش مثل هم است. پس استصحاب بقاء عین هم می کنیم. شما بگو استصحاب بقاء نجس می کنیم. استصحاب بقاء نجاست بدن را هم داریم.

پس بنابراین این اثری است که عند الشک بار می شود.

این اثر مورد قبول اعظم واقع شده. مرحوم امام، مرحوم محقق خویی، همه گفتند این فرمایش محقق همدانی صحیح فی محله. و این اثر این دو قول است. کسی که می گوید پنجس، اثرش این است که ملاقی را در زمان شک در زوال باید بگوید متنجس است و کسی که می گوید لایتنجس، اثرش این است که عند الشک فی الزوال ملاقی را نمی تواند بگوید نجس است.

خود مرحوم محقق همدانی که این فایده را بیان فرموده در آخر کار می فرماید:

«و لكن يمكن أن يقال: إنه يظهر من رواية عمّار: إناطة الحكم بالعلم بوجود القدر في منقارها بالفعل حيث قال: «فإن لم تعلم أن في منقارها قدراً توصّاً منه» فعلى هذا تنتفى

هذه الثمرة أيضاً، فليَتَأَمَّلْ.» [1]

سؤال: ...

جواب: فرض محال باید بکنیم. بگوییم اثر برای نجاست بدن نیست. خلاف آن چه که در شرع است. وقتی اثر برای نجاست بدن حیوان بود، خب مثبت نمی‌شود. استصحاب می‌گوید این بدن نجس است و اثر این است که کل ما لاقی النجس یتنجس. هیچ واسطه‌ای نمی‌خورد، اما اگر بدن نجس نشده بود، خب ما حالت سابقه‌ای که سراغ داریم نجاست بدن که نیست بلکه حالت سابقه‌ای که ما سراغ داریم وجود النجس در این جا است. حالا هم استصحاب که می‌کنیم می‌گوییم وجود النجس. وجود النجس در این جا اثر ندارد مگر این که ملاقات با نجس ثابت بشود. ملاقات با نجس اثر عقلی آن مستصحب ما است.

سؤال: بالوجدان نیست؟

جواب: نه. ملاقات با حیوان بالوجدان است نه ملاقات با نجس. اثر برای ملاقات مع النجس است. الان شما ملاقات مع النجس را که ندارید. علم وجدانی ندارید به ملاقات مع النجس. ملاقات این جا یک اثر عقلی است. یعنی اگر واقعاً این استصحاب درست باشد و در لوح واقع مستصحب وجود داشته باشد، این ملاقات باعث شده که ملاقات مع النجس باشد و اگر هم نباشد که نه. پس شما به ملاقات مع النجس که علم وجدانی ندارید. به ملاقات مع النجس علم تعبدی هم ندارید چون استصحاب، ملاقات را که یک امر عادی است، اثبات نمی‌کند بلکه امور شرعی را اثبات می‌کند. بنابراین این جا ملاقات که شرط سرایت است، یا موضوع سرایت است، نه بالوجدان محرز است و نه بالاصل. بالوجدان که محرز نیست، خب روشن است چون شک وقتی داریم در خود وجود این عین نجس، بالوجدان نمی‌توانی بگویی با نجس ملاقات کرد ولی با حیوان یقین داریم ملاقات کرده. بخواهی به اصل بگویی یعنی بگوییم استصحاب وقتی می‌گوید نجس این جا وجود دارد، خون این جا وجود دارد، خب لازمه وجود خون این است که چیزی هم که به حیوان خورده، دیگر به آن خورده باشد. خب این می‌شود لازمه عقلی. شارع که نفرموده هر جا استصحاب وجود نجاست داری، انا أَحْكُمُ بِالْمَلَقَاتِ. این را که شارع نفرموده. این یک اثر طبیعی، عقلی و عادی است. بنابراین ملاقات ثابت نمی‌شود.

سؤال: خود استصحاب عین نجس را قبول دارید؟

جواب: بله. اگر اثری بر آن باشد.

سؤال: استصحاب در موضوعات؟

جواب: بله. چه اشکالی دارد. آن که قدر مسلم استصحاب است.

سؤال: یعنی ممکن است دست به جای دیگر خورده باشد؟

جواب: نه به همین جا خورده، اما ما که الان یقین نداریم در این جا خونی است چون شاید زائل شده.

سؤال: این که به همان جا خورده از کجا فهمیدیم؟

جواب: مثلاً سرش خونی بوده و الان هم می‌داند لباسش به سرش خورد.

این فرمایش مرحوم محقق همدانی و بزرگان فی کمال الصحة و المتانة است. منتها اشکال مرحوم محقق همدانی را حالا ببینیم چیست.

اشکال به ثمره دوم: فرمایش مرحوم محقق همدانی (30:13)

خود کسی که به این فائده و به این ثمره تنبّه داده، فرموده که این ثمره با توجه به روایت عمار تمام نیست.

«و لكن يمكن أن يقال: إنه يظهر من رواية عمار: إناطة الحكم بالعلم بوجود القدر في منقارها بالفعل حيث قال: «فإن لم تعلم أن في منقارها قدراً توصاً منه» فعلى هذا تنتفى هذه الثمرة أيضاً، فليتأمل.» [2]

عمار دو تا روایت دارد که ایشان در صفحه 359 نقل فرموده. همان عمار بن موسی الساباطی.

روایت اول:

«عن أبي عبدالله (ع) حين سأله عن ماء شرب منه باؤ أو صقر أو عقاب.

این طيور صید کننده مانند قوش و شاهین و باز

فَقَالَ: كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الطَّيْرِ يُتَوَصَّأُ مِمَّا يَشْرَبُ مِنْهُ إِلَّا أَنْ تَرَى فِي مُنْقَارِهِ دَمًا

فرمودند هر حیوانی پرنده‌ای از آن چه که می‌آشامد، می‌توانی وضو بگیری مگر این که در منقارش خون ببینی.

فَإِنْ رَأَيْتَ فِي مُنْقَارِهِ دَمًا فَلَا تَتَوَصَّأُ مِنْهُ وَلَا تَشْرَبُ.» [3]

اگر در منقارش خون دیدی، نه از آن آبی که با آن منقار ملاقات کرده، بنوش و نه از آن وضو بگیر.

از این روایت مرحوم محقق خوبی قدس سره استفاده کردند اصاله النجاسة فی الدم را چون به مجرد این که حضرت علیه السلام می‌فرماید اگر در منقارش خون دیدی، حکم یکن به این که آن آب نجس است و دیگر نیشام از آن و وضو نگیری، با این که آدم احتمال می‌دهد لعل این خون طاهری باشد مثل این که خون باقی مانده‌ی در ذبیحه باشد ولی حضرت علیه السلام می‌فرماید: خون که دیدی در منقار این‌ها، دیگر باید اجتناب کنی فلذا ایشان به خاطر این روایت قائل است به اصاله النجاسة فی الدم.

سؤال: ...

جواب: حالا من آن بحث را فقط خواستیم در این جا در یک پرانتز مطرح کنم اما حالا تمام هست یا تمام نیست در محل خودش.

این یک روایت.

روایت دوم:

«و عنه ایضاً

یعنی عمار

أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ مَاءٍ شَرِبْتَ مِنْهُ دَجَاجَةً

یک آب خیلی که یک مرغ از آن آب نوشیده.

قَالَ إِنَّ كَانَ فِي مُنْقَارِهَا قَذْرٌ لَمْ يُتَوَضَّأْ مِنْهُ وَ لَمْ تَشْرَبْ.

اگر در منقارش قذری هست که آن وقتها گفتم کود و اینها همین جور باز بوده در خانه‌ها و کوچه‌ها. اگر در منقارش قذری دیده می‌شود، این آب نجس شده و دیگر لم يتوضأ و لم يشرب.

وَ إِنَّ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ فِي مُنْقَارِهَا قَذْرًا

گرفتی خوابیدی و دیدی مرغ رفت آن جا و نوکش را زد در آن آب خیلی که آن جا وجود دارد. چشم‌هایت هم ندید که در منقارش خون هست یا نه، قذری هست یا نه. حضرت علیه السلام فرمود که: و إن لم تعلم إنَّ في منقارها قذراً

تَوَضَّأَ مِنْهُ وَ اشْرَبَ. [4]

مرحوم محقق همدانی می‌فرماید: مفهوم «و إن لم تعلم إنَّ في منقارها قذراً توضأ» چیست؟ اگر نمی‌دانی. این، اطلاق دارد. سواءً این که قبلاً می‌دانی قذری در منقارش بوده یا نمی‌دانی. مسبوق به علم به قذارت باشد یا نباشد. الان نمی‌دانی. این روایت دارد می‌گوید اگر الان که ملاقات کرده نمی‌دانی، آب نجس نیست و توضأ و اشرب. چه بدانی قبلاً قذری بوده چه ندانی ولی اگر الان که ملاقات کرده نمی‌دانی، آب نجس نیست. بنابراین این روایت جلوی استصحاب نجاست را می‌گیرد در خصوص این مورد و تخصیص می‌زند به ادله استصحاب. استصحاب را شارع خودش جعل کرده. این قانون را خودش جعل کرده و در این جا این قانون را تخصیص می‌زند و می‌گوید در این مورد تسهیلاً لأمر العباد استصحاب بقاء نجاست نیست. بنابراین وقتی شک داریم بدن حیوان الان نجس در آن هست یا نیست، امام علیه السلام ملاک را این قرار داده که آیا نجس وجود دارد یا ندارد. عین نجس وجود دارد یا ندارد. امام علیه السلام این را ملاک قرار داده. می‌بینی در منقارش دم یا نه؟ قذر می‌بینی در منقارش یا نه؟ وجود قذر را ملاک قرار داده. اگر می‌بینی، می‌دانی هست، خب اجتناب کن و اگر نمی‌دانی هست، اجتناب لازم نیست، استصحاب هم لازم نیست این جا بکنی. پس بنابراین طبق این روایت، در مانحن فیه دیگر اثری ما نداریم. چون علی القولین چه بگوییم این بدن نجس شده، چه بگوییم نجس نشده، الان بالآخره ما شک داریم قذری هست یا نه، نجسی هست یا نه و امام علیه السلام فرموده اگر نمی‌دانی عیب ندارد.

پس بنابراین محقق همدانی قدس سره می‌فرماید ما از این دو روایت عمار استفاده می‌کنیم که شارع مقدس در جایی که شک در وجود نجاست در حیوان داشته باشیم، ملاقی را فرموده پاک است. حالا می‌خواهد بدنش با آن ملاقات نجس شده باشد یا نشده باشد. ما که الان علم نداریم که در این جا وجود نجس هست و این روایت دارد می‌گوید پاک است. پس لولا این دو روایت آن اثر را می‌توانستیم تصویر کنیم. با توجه به این دو تا روایت آن اثر هم رخت برمی‌بندد. حاج آقا رضا آن فایده اول را که گفتیم متعرض نشدند فلذا ایشان فرموده این فایده هم منتفی می‌شود پس این بحث خیلی مهم نیست.

خب آن اشکال سر جای خودش هست که شما چرا آن فایده اول را در این جا تنبیه نفرمودید. پس حالا این فائده دوم را از دست ما بگیرید، باعث نمی‌شود این بحث بی‌فایده شود. کفی لنا همان فایده اول.

حالا آیا اشکال ایشان وارد هست یا وارد نیست ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

[1]. مصباح الفقیه، ج 1، ص: 364

[2]. مصباح الفقیه، ج 1، ص: 364

[3]. وسائل الشیعة، ج 1، ص 230

[4]. وسائل الشیعة، ج 1، ص 153